

روانشناسی سیاسی شاهسلطان حسین ونقش آن در فروپاشی صفویه

ابراهیم برزگر^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۲۳ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۶/۵

فصلنامه آفاق امنیت/ سال هشتم / شماره بیست و هفتم - تابستان ۱۳۹۴

چکیده

روانشناسی سیاسی شاهسلطان حسین، آخرین پادشاه سلسله صفوی، هدف این نوشتار است که در آن سعی شده است با تدارک یک سامانه نظری ترکیبی، ابعاد شخصیت وی تا حد امکان به تصویر کشیده و ارتباط روحیات و شخصیت پادشاه با فروپاشی صفویه به طور خاص بررسی شود. فرضیه آن است که فروپاشی صفویه علل دور و نزدیکی داشته و از عوامل گوناگون ساختاری، نسلی و بین‌المللی متأثر بوده است، اما شخصیت روانی شاهسلطان حسین شرط کافی و حلقه تکمیلی تقارن عوامل فروپاشی بوده است. تربیت دوره کودکی، اضطراب پسرکشی پادشاهان صفوی، ضعف تربیت سیاسی جانشینان و ولی‌عهدان، پرهیز مفرط از خشونت، سیاست‌گریزی، مهرطلبی و تحول نسلی از جمله نکات درک اولیه از روانشناسی سیاسی شاهسلطان حسین صفوی است.

واژگان کلیدی

روانشناسی سیاسی، شاهسلطان حسین، صفویه، تاریخ ایران، امنیت ملی

مقدمه

سلسله صفوی در تاریخ ایران نقشی بسیار مهم و تعیین کننده ای دارد. بازتاب صفویه در ایران معاصر و اکنون ملموس است. شکل گیری ساختاری مشترک مبتنی بر آموزه تشیع به عنوان هسته مرکزی و دولت ملی در ایران از جمله تأثیرات ماندگار آن است. اگر روند پیشرفت ایران تا عصر شاه عباس کبیر در دوره های بعدی هم استمرار می یافت، امروزه ایران یک کشور پیشرفته بود و سرنوشت دیگری داشت. با این همه، این سلسله با سقوطی شگفت آور و توسط حریفی نه چندان قدرتمند مواجه شد. حکومت شاه سلطان حسین به مدت سی سال (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه.ق / ۱۷۲۲-۱۶۹۴ م) به عنوان آخرین پادشاه، با حمله محمود افغان و سقوط اصفهان به پایان رسید.

این نوشتار ضمن مفروض دانستن دلایل ساختاری طولی و نیز علل عرضی اجتماعی- بین المللی، می کوشد نقش ویژگی های شخصیتی سلطان حسین را در این سقوط ارزیابی کند. شخصیت این پادشاه به نماد ذلت، حقارت و سست ارادگی در تاریخ ایران تبدیل شده است. در ساختاری که همه راهها به پادشاه ختم می شد و ضعف پادشاه به کل کشور تسری پیدا می کرد. اقتدار نظام به شخصیت شاه و ضعف کشور به ضعف شخصیتی شاه وابسته بود. «هرگاه پادشاهی شجاع و با تدبیر می توانست مدیریتی صحیح اعمال کند و در جنگ با دشمنان پیروز شود، جامعه رو به پیشرفت می گذاشت. اما اگر پادشاه سست و بی تدبیر بود، حکومت در سراسیمگی سقوط می افتاد، شیرازه جامعه از هم می گسست و آثار انحطاط در آن نمودار می شد (حسین زاده، ۱۳۷۹: ۷۲ و ۶۱).

پرسش اصلی این است: روان شناسی سیاسی شاه سلطان حسین چیست و چه تأثیری در سقوط سلسله صفویه و در تسریع این روند انحطاط و فروپاشی داشته است؟ فرضیه این است که برمبنای گزارش های متواتر تاریخی، شخصیت منفعل، تأثیرپذیر از اطرافیان و تسلیم طلب، هم رنگی اجتماعی، غلبه طبع لطیف زنانگی و عقاید خرافی گونه وی نقشی تعیین کننده به عنوان شرط کافی سقوط داشته است.

تضعیف قزلباش ها به عنوان صاحبان اصلی عصبيت و قدرت صفویه از دوره شاه اسماعیل و ضربه نهایی توسط شاه عباس به آنان و نیز انحطاط و فساد تدریجی و نقش قدرت های منطقه ای نظیر امپراتوری عثمانی در تضعیف آن، از مفروضات فروپاشی صفویه است که ارتباطی به روان شناسی سیاسی شاه سلطان حسین ندارد و به این وسیله از قلمرو نوشتار حاضر خارج می شود (بنگرید به: نوایی، ۱۳۸۶: ۱۱۰، ۲۷۹ و ۲۵۴؛ ولایتی، ۱۳۸۶: ۹۶۴ و صفت گل، ۱۳۸۸: ۹۲-۹۱).



روش تحقیق در این نوشتار سایکوبیوگرافی سیاسی است که می‌کوشد ضمن بررسی شخصیت و گذشته سیاست‌مدار، تأثیرات چرخه زندگی بر رفتار سیاسی وی را نیز به تصویر کشد.

چارچوب مفهومی و مدل تحلیل

با بررسی به عمل آمده، محقق به نظریه راهنمای محوری برای بررسی شخصیت ایشان برخورد نکرد. بنابراین، به ناچار از مدل تحلیلی-ترکیبی از نظریه‌های متعدد بهره‌گیری می‌شود. در این مدل از نظریه‌های فروید ساختار اگو و سوپراگو و بازتاب سیاسی آن؛ آنیما و آنیموس در نظریه دونگ؛ مفهوم هم‌رنگی اجتماعی و سیاسی فروید و نیز تاکتیک تسلیم‌طلبی، مهرطلبی و سیاست‌گریزی هورنای استفاده می‌شود.

۱. ساختار اگو و سوپراگو

این ساختار در افراد گوناگون یکسان نیست. به نظر فروید، این ساختار در حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان متفاوت است. در گونه رهبران اگو قوی و سوپراگو ضعیف است؛ اما در گونه پیروان و حکومت‌شوندگان اگو ضعیف و سوپراگو قوی است. از این نظر حکومت‌شوندگان در تصمیم‌گیری ضعیف و در جهت‌گیری‌ها همواره منفعل و تأثیرپذیر از دیگران و اطرافیان هستند. در حالی که در گونه رهبران بر دیگران نیز تأثیر می‌گذارند، به جای آنکه تأثیر بپذیرند (برای بررسی بیشتر بنگرید به: برزگر، ۱۳۹۳: ۱۰۳-۱۰۲).

۲. آنیما و آنیموس

یکی از دوگانه‌های یونگ است. اصل دو جنسی بودن به این معناست که آدمی ذاتاً هم جنبه زنی و هم جنبه مردی دارد. از نظر روان‌شناختی، صفات مردانه و زنانه در هر دو جنس دیده می‌شود. آنیما به معنای خصایص مادینگی در مردان و آنیموس بیانگر خصایص نرینگی در زنان است. مفهوم آنیما در سلطان حسین و غلبه طبع لطیف زنانگی در او شاید بتواند توضیح‌دهنده باشد (بنگرید به: برزگر، ۱۳۹۳: ۱۵۳).

۳. هم‌رنگی سیاسی و اجتماعی

در این سازوکار، فرد مضطرب با ملحق شدن به جمع و در جمع بودن، اضطراب خود را به آرامش تبدیل می‌کند (بنگرید به: برزگر، ۱۳۹۳: ۲۰۲ به بعد).



۴. اضطراب اساسی و تاکتیک‌های سه‌گانه

هورنای مفهوم اضطراب اساسی و تاکتیک‌های سه‌گانه مهرطلبی، سلطه‌طلبی و عزت‌طلبی را مطرح می‌کند (بنگرید به: برزگر، ۱۳۹۳: ۱۳۴ به بعد). در شاهسلطان حسین، اضطراب اساسی پسرکشی پدر و تاکتیک سلطه‌طلبی مشاهده نمی‌شود، ولی تاکتیک انزوایطلبی و مهرطلبی مشهود است.

۵. تربیت دوره کودکی

این مسئله نیز از دیگر مفاهیم مدل تحلیل است که در نظریه‌های فروید به طور تأکیدی و در نظرات دیگران نظیر اولر واریکسون به عنوان یکی از حلقه‌های چرخه حیات مورد توجه است (بنگرید به: برزگر، ۱۳۹۳: ۱۶۷).

۶. تحول نسلی

شاهسلطان حسین به عنوان آخرین حلقه بر مبنای نظریه ابن خلدونی دچار تحولات نسلی شد. در واقع، وی میراث‌دار این تحول نسلی بود (برزگر، ۱۳۹۲).

تجزیه و تحلیل مطالعه موردی شاهسلطان حسین

۱. تجارب دوره کودکی و اضطراب پسرکشی

در مورد دوره کودکی شاهسلطان حسین اطلاعات زیادی در دست نیست. اما از طریق اقداماتی که پدر وی، شاهسلیمان، در مورد دو برادرش انجام داده است، می‌توان وجهی از تأثیرپذیری معکوس، یعنی «فرار از پدر» را در شخصیت وی یافت. توضیح آنکه شاهسلیمان بسیار سفاک و خون‌ریز بود و اشاعه این بی‌رحمی در اذهان موجب چنان امنیتی در کشور شده بود که از آغاز صفویه تا آن روز بی‌سابقه بود. وی پسر اول خود به نام صفی‌میرزا را به حوض انداخت و خفه کرد و پسر دوم هم از ترس دستور قتل پدر از دربار گریخت. این وقایع بر پسر سوم، یعنی حسین میرزا که همان شاهسلطان حسین بود، تأثیری بسیار ماندگار گذاشت و در واقع، با چنین «ترسی» شخصیت حسین میرزا شکل گرفت که هر لحظه جان خود را از ناحیه تصمیمات پدر در خطر می‌دید. این اقدامات در دولت صفویه و در دوره شاه‌عباس کبیر به امری عادی تبدیل شده بود و آن را «پسرکشی» پادشاهان می‌توان مفهوم‌سازی کرد. در سایه این «پسرکشی» حسین میرزا بزرگ و شخصیت وی شکل گرفت و سیطره «ترس» و اضطراب بر وجود وی تا پایان عمر پابرجا ماند.



پدیده «پسرکشی» بعد از شاه‌عباس رسم شده بود. شاه‌زادگانی که بعداً به پادشاهی می‌رسیدند، چون خود در دوره ولی‌عهدی همواره در معرض زندانی شدن، کور شدن و یا کشته شدن قرار داشتند، هنگام رسیدن به پادشاهی به تخلیه کینه‌ها و عقده‌های روانی خود می‌پرداختند (مقایسه کنید: حسینی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۲۳)؛ اما ظاهراً این موضوع در مورد شاه‌سلطان حسین به گونه‌ای معکوس عمل می‌کرد و این «وحشت و اضطراب دائمی» از قتل، کوری و یا زندانی شدن، از وی فردی «ترسو» ساخت؛ یعنی ترس و جبن صفت روحی و ملکه شخصیتی او شد.

پسر اول شاه‌سلیمان، صفی‌میرزا نام داشت. یک روز شاه‌سلیمان از دربار به حرم‌سرا رفت. صفی‌میرزا خواست مهارت خود را در تیراندازی به پدر نشان دهد. هنگامی که شاه‌سلیمان از در مکتب‌خانه صفی‌میرزا گذشت، صفی‌میرزا تیری در کمان گذاشت و پاشنه کفش شاه را هدف گرفت. از قضا تیر درست بر پاشنه کفش پادشاه نشست. شاه‌سلیمان حیرت زده شد و درصدد برآمد که بفهمد این تیرانداز جسور کیست. وقتی مطلع شد که فرزندش صفی‌میرزا چنین کرده است، بلافاصله به دستور وی صفی‌میرزا را در حوض انداختند و خفه کردند.

پسر دوم نیز چون از قتل برادر و آن بی‌رحمی پدر متوحش بود، گوشه‌نشینی اختیار کرد؛ او هم روزی وارد باغچه خاص پدر شد و شروع به بریدن درختی میوه‌دار کرد. او می‌خواست پدرش، شاه‌سلیمان، را متوجه نادرستی عملش در کشتن فرزند کند؛ اما شاه‌سلیمان این عمل او را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرد و در او تأثیر معکوس گذاشت. بنابراین، قورچی‌باشی را احضار کرد و بی‌درنگ فرمان قتل پسرش را داد. البته با وساطت، شاه را از این تصمیم بازداشتند. از این رو، مادر شاه‌زاده که به شاه‌سلیمان اعتماد نداشت، پسر را وادار کرد که از دربار فرار کند. لذا شاه‌زاده بعد از آن واقعه ناپدید شد. شاه‌سلیمان از این پیشامد چنان خشمگین شد که قورچی‌باشی را به قتل رساند و مادر شاه‌زاده نیز از ترس، خود را از بالای قصر بر زمین انداخت و مرد (نوابی، ۱۳۸۶: ۲۵۲-۲۵۱ به نقل از کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۰-۱۹).

مورد سوم مرتبط با بحث آنکه شاه‌سلیمان اغلب اوقات به شرب خمر مشغول بود و از ترس آنکه مبدا امرا و کارگزاران عالی‌رتبه، در حال مستی یکی از شاه‌زادگان و سران را به جای او بنشانند، تعدادی از این امرا را به قتل رساند. از جمله امرایی که به فرمان شاه‌سلیمان کشته شدند، عبارت‌ند از: کیخسروخان قوللو آقاسی، حمزه‌خان سپهسالار، بیگلربیلی قندهار، ساروخان قورچی‌باشی، ساروتقی وزیر اعظم، سلطان حمزه میرزا،



مرتضی میرزا، عباس میرزا، سلطان ابراهیم میرزا، سلطان حسین میرزا، سلطان مصطفی، سلطان احمد میرزا و خلیل میرزا (فریده التواریخ: ۱۱۴ به نقل از: نوایی، ۱۳۸۶: ۲۵۲).

«پسر ترسی» تا حدودی و در مقیاس کمتر در وجود شاهسلطان حسین هم بوده است. لاکهارت نقل می‌کند: بعد از آنکه شاه پسر ارشد خود «محمود میرزا» را که در آن وقت ۲۵ سال بیش نداشت، فرمانده لشکر در مقابله با محمود افغان کرد، اما عده‌ای از درباریان نزد شاه آمدند و گفتند که محمود میرزا طبعی جاه‌طلب دارد و اگر در رأس قشون قرار گیرد، برای غصب تاج و تخت شما اقدام خواهد کرد (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۳۲)؛ لذا شاه از این کار منصرف شد.

بنابراین، محصول تربیت و خاطرات دوره کودکی وی را می‌توان در اضطراب اساسی «پسرکشی» خلاصه کرد.

۲. پرهیز از خشونت ضروری و اجتناب‌ناپذیر

بُعد دیگر تربیت و خاطرات دوره کودکی وی در اثرپذیری معکوس از شیوه خشونت‌آمیز پدر، یعنی شاهسلیمان دانست. بنابراین، هرچه شاهسلیمان خشن در حد افراطی، بی‌رحم و خون‌ریز بود؛ شاهسلطان حسین پسرش، در حد تفریط لطیف و مهربان بود. تا آنجا که حتی در مواردی که اعمال خشونت در قبال متجاوزان برای احقاق حقوق مردم و امنیت آنان ضروری بود، از اعمال آن خودداری می‌کرد.

مورخان یکی از کارهای تفریحی وی در قصر را شلیک هوایی در کنار استخر گزارش کرده‌اند تا مرغابی‌های روی استخر را پرواز دهد. اما روزی به طور تصادفی، این شلیک به زخمی شدن چند مرغابی منتهی شد. وی چنان مضطرب شد که گویی مرتکب قتل انسان شده است. فریاد زد: «قاتلو اولدم»، یعنی دستم به خون آغشته شد. شاه همان لحظه برای کفاره گناه خود امر کرد دویست تومان به فقرا صدقه دهند (لاکهارت، ۱۳۵۷، ص ۸۸).

شواهد مکرر دیگری هم در عدم کاربرد خشونت بجا و عدم برخورد قاطع وی با شورشیان، غارتگران، اشرار و خاطیان وجود دارد. لذا افراد شرور بدون نگرانی از مجازات و تنبیه، دست به ایجاد ناامنی و تجاوز به مال و اموال و آزار و اذیت نوامیس مردم می‌زدند (آصف، رستم‌التواریخ، ۱۳۵۲: ۱۰۳). عدم سرکوب شورشیان ابدالی که به مشهد تجاوز کرده و ساکن هرات بودند، از آن جمله است. همین شورشیان بعدها به حامیان محمود افغان در تجاوز به اصفهان تبدیل شدند (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۴۴).

شاهسلیمان با روحیه دو فرزند پسر باقی‌مانده خود به خوبی آشنا بود. بنابراین، وی



که در طول دوره سلطنتش دچار «پسر ترسی» شده و هیچ‌گاه ولی‌عهد و جانشین رسمی برای خود اختیار نکرده بود، در حالت احتضار و مرگ وصیت کرد: بعد از من، اگر طالب آسایش و رفاه هستید، حسین میرزا را بر تخت بنشانید و اگر خواهان افزایش قدرت سلطنت و توسعه قلمرو مملکت هستید، عباس میرزا را انتخاب کنید (فوائد الصفویه: ۷۷-۷۶؛ به نقل از نوایی، ۱۳۸۶: ۲۵۳).

۳. ضعف تربیت سیاسی

یکی دیگر از آثار منفی تربیت کودکی و نوجوانی حسین میرزا، نبود آموزش و تربیت سیاسی بود. این روند تا حدود زیادی از دوره شاه‌عباس در سلسله صفوی باب شده بود. آنان برای تربیت جانشین خود اهتمام جدی نمی‌ورزیدند. اصولاً آنان به پسران‌شان به مثابه منبع تهدیدی برای ملک و تاج خود می‌نگریستند و با نوعی «پیش‌داوری منفی» همواره کوچک‌ترین خطای آنان را سوء‌قصد تعبیر می‌کردند و دستور قتل آنان را می‌دادند؛ نظیر تفسیر بد از قطع کردن درخت توسط پسر دوم و تهدید به قتل او (نوایی، ۱۳۸۶: ۲۵۱). در چنین فضایی به طریق اولی، فرایند مهارت آموزش سیاسی و آماده‌سازی ولی‌عهد مورد غفلت قرار می‌گرفت. بنابراین، ولی‌عهد در زمانی به پادشاهی می‌رسید که هیچ آموزش سیاسی عملی درباره مملکت‌داری ندیده بود و به ناچار خود را به دست دیگران می‌سپرد و از دیگران تأثیر می‌پذیرفت. این نکته نیز از وجهی دیگر، شخصیت شاه‌سلطان حسین را آشکار می‌کند.

لاکهارت گزارش می‌دهد که شاه‌سلطان حسین در حالی که ۲۶ سال داشته، هنوز ولی‌عهد نبوده است (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۳۰). بنابراین، شاه‌سلطان حسین بدون هیچ آموزش و تربیت سیاسی به یکباره به پادشاهی ایران صفوی می‌رسد و کاملاً غافلگیر می‌شود. شاهزادگان در حرم‌سرا از کودکی مشغول خوش‌گذارانی بودند و در نوجوانی به شهوت‌روانی بی حد و حصر سوق داده می‌شدند. محیط زنانگی حرم‌سرا، فضای مناسبی برای تسلیم و پرورش افکار خرافی و منحط بود. (حسین‌زاده، ۱۳۷۹: ۷۴).

۴. ضعف اگو و قدرت تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری

در ساختار روانی شاه اگو ضعیف و سوپر اگو قدرتمند بود. حکومت‌کنندگان و رهبران برمبنای تحلیل روان‌کاوانه، باید «اگو» قوی داشته باشند، در حالی که این قضیه در مورد شاه‌سلطان حسین برعکس بود. در واقع، وی با این تربیت و ساختار روانی، شایستگی قرار



گرفتن در جایگاه حساس پادشاهی یک کشور در مقیاس امپراتوری صفوی را نداشت. البته تا آنجا که به شاه اسماعیل یا شاه عباس اول برمی‌گردد، این شایستگی وجود داشت، اما بعدها بر اثر جابه‌جایی نسلی از نوع تحلیل ابن خلدونی، با زوال این توانایی‌ها، مهارت‌ها و روحیات مواجه می‌شویم:

- ضعف اراده و ضعف تصمیم‌گیری موجب قدرت‌گیری و تأثیرگذاری «حرم»، اطرافیان و حلقه مشاوران شده بود؛

- تأثیرپذیری از زنان حرم و اشتغالات زنانه، شهوت‌رانی‌ها؛

- تأثیرپذیری از عمه خود، مریم بیگم، و مدیون روانی عمه در دوران پادشاهی.

پس از درگذشت شاه سلیمان در سال ۱۱۰۵ ه.ق. به صلاح‌دید مریم بیگم، عمه شاه سلیمان، امرا، خواجه‌سرایان، خان‌ها و سرکرده‌ها، «حسین میرزا» را به عنوان شاه سلطان حسین در سال مذکور بر تخت پادشاهی نشاندند. (نوابی، ۱۳۸۶: ۲۵۳). لغو حکم ممنوعیت خرید و فروش و مصرف شراب به تقاضای عمه، نشانه‌ای بارز از قدرت تأثیرگذاری عمه شاه بر سلطان حسین است.

۵. تأثیرپذیری از خواجگان حرم و دیگران

در امور مملکت هرگز تدبیر نمی‌کرد و در جواب هر گزارش و پیشنهادی، فقط به عبارت «یخشی دُر»^۱ بسنده می‌کرد؛ چنان که در آن هنگام ظریفی، این بیت را مناسب حال او گفته بود:

آن ز دانش تهی ز غفلت پر
شاه سلطان حسین یخشی دُر

(مجمع‌التواریخ: ۴۸؛ به نقل از نوابی، ۱۳۸۶: ۲۷۷).

توان روحی برای «نه گفتن»، و توان مخالفت و اصولاً داشتن دیدگاه مخالف را نداشت. گویی تمام وجود او «سویر اگو» بود. برای مثال، در مراسم تاج‌گذاری به توصیه شیخ محمدباقر مجلسی دست از می‌گساری کشید و دستور داد فروش مشروبات را ممنوع کنند (لمپتون، ۱۳۶۳: ۱۷۰)، تا جایی که ۶۰ هزار شیشه شراب را از شراب‌خانه سلطنتی خارج کردند و در برابر چشم عموم مردم شکستند (جعفریان، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۹۵). اما این تصمیم با توصیه متضاد درباریان و عمه بیگم تغییر یافت. با توطئه درباریان، عمه بیگم خود را به مریضی می‌زند و اطبا درباری برای معالجه وی توصیه به نوشیدن اندکی باده می‌کنند و این فریب مؤثر واقع می‌شود (نوابی، ۱۳۸۶: ۲۵۴ و

۱. «یخشی در» یعنی «خوب است»؛ یخشی (به فتح اول) یا یاخشی یا یاخچی معنی «خوب» و دو یا دور معنی «است» می‌دهد.



میراحمدی، ۱۳۶۹: ۶۰). به این ترتیب، شاه به دلیل ضعف اراده، قدرت تصمیم‌گیری با ثبات و پیگیری اجرای آن را نداشت.

۶. هم‌رنگی اجتماعی و آرامش روانی

شاه همواره می‌کوشید با حضور در اجتماع، آن هم اجتماع زنان و حرم، به آرامش برسد. هرچند وی به‌ندرت از اصفهان خارج می‌شد، در سفر خود به مشهد، شمار همراهان وی را تا شصت‌هزار نفر تخمین زده‌اند. این سفر سبب خالی شدن خزانه و صدمات فراوان به مردم در طول مسیر شد (جعفریان، ۳۷۲: ۴۸). وی حتی برای شکار هم به صورت رسمی و با همراهی گروهی فراوان از سران لشکری و کشوری اقدام می‌کرد. هم‌چنین در محاصره اصفهان، به رغم کمبود آذوقه و قحطی اجازه تخلیه شهر را نداد و سنایی، ۱۳۸۹: ۵۳ به نقل از سیوری، ۱۳۷۲: ۲۴۸).

۷. تاکتیک سیاست‌گریزی

لاکهارت از تمایل شاه به عدم درگیر شدن با امور کشور و سیاست‌ورزی حکایت کرده، از نقش بسیار قدرتمند خواجگان، مشاوران و درباریان در کشور و در واقع، از واگذاری امور به درباریان نام می‌برد. وی به نمونه بارز کسب تکلیف درباره حمله ازبکان به کشور اشاره می‌کند. پاسخ شاه این بود: «فعلاً در حال بازی هستیم، بعداً تصمیم می‌گیرم.» بعد از بازی هم کل موضوع را فراموش کرد. این مسئله از بی‌اعتنایی و عدم اهتمام وی به امور کشور حکایت می‌کند (لاکهارت، ۱۳۸۰: ۳۵-۳۴). اصولاً «این پادشاه به امور دنیوی آشنایی ندارد و اداره کشور را به وزیرایش محول می‌کند و نسبت به آنها اعتماد و اطمینان کامل دارد. آنها نیز به نوبه خود او را متقاعد کرده‌اند که پرداختن به امور جاری، دون شأن پادشاه است» (لاکهاست، ۱۳۸۰: ۹۵).

۸. تظاهرات رفتاری و دینی

وی پس از گذران دوران کودکی تا جوانی، در ۲۶ سالگی به یک‌باره به پادشاهی می‌رسد، بدون آنکه حتی سابقه ولی‌عهدی داشته باشد. قبل از پادشاهی فردی بظاهر متشرع بود و به تظاهرات مذهبی شناخته شده بود. سلطان حسین میرزا که بالذات رئوف ادب‌دوست و پارسامنش بود، خوی رحیم و طبعی مهربان داشت. (لاکهارت، ۱۳۸۰: ۲۹).



وی طریقه صوفیه را که بنیان‌گذار صوفیه بود، برانداخت، توحیدخانه را که در دربار و متصل به عالی‌قاپو بود و هر شب جمعه، مشایخ صوفیه جمع می‌شدند و با خلفا و امرا وجد عرفانی می‌کردند و «یا هو» می‌زدند، موقوف کرد و سرانجام، جمع مشایخ صوفیه را از اصفهان بیرون کرد (فوائدالصوفیه: ۷۹-۷۸ به نقل از نوایی، ۱۳۸۶: ص ۲۵۴).

نکته دیگر در باب تظاهرات دینی وی، اقدام بسیار نمادین شاه‌سلطان حسین در مراسم تاج‌گذاری بود؛ زیرا به جای نماینده صوفیان که طبق رسم پیشین، باید شمشیر پادشاهی را بر پیکر او مزین می‌ساخت، شیخ‌الاسلام این کار را انجام داد. (نوایی، ۲۵۴).

گفته می‌شود زمین‌های مشهور به دولت‌خانه را از علما اجاره می‌کرد تا نشان دهد که به شریعت پایبند است و نمی‌خواهد در زمین‌های غصبی فرایض خود را به جای آورد. هرچند برخی از این ویژگی‌ها شاخص‌های خوبی بود، اما با روحیات دیگر وی و عوامل ساختاری ناهم‌ساز بود.

جبرگرایی غلط

باورهای مذهبی فردی بعضاً غلط و خرافه‌گونه «حسین» وقتی که در جایگاه پادشاهی امپراتوری صفوی قرار گرفت، به یک «فاجعه ملی» تبدیل شد. نمونه‌هایی از این تقدیرگرایی غلط را می‌توان آتش گرفتن عمارت چهل ستون دانست؛ همان زمانی که یکی از ستون‌های بلند چوبین آتش گرفت و شعله آن به تعدادی از ستون‌های دیگر و قسمتی از سقف سرایت کرد. گفته می‌شود شاه به کسی اجازه اطفای حریق را نداد و گفت چون مشیت الهی به سوختن این تالار تعلق گرفته او با این اراده خداوند مخالفت نخواهد کرد و عمارت سخت آسیب دید. البته بعدها در مرمت چهل ستون کوشید (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۳۵). نمونه دیگر از این جبرگرایی وی را در حمله محمود افغان و سقوط اصفهان می‌توان دید. باختن روحیه شاه و درباریان به هنگام محاصره اصفهان و غلبه ترس بر آنان به گونه‌ای بود که جز تسلیم به قضا و قدر و اظهار عقیده به اینکه کوکب اقبال محمود افغان رو به صعود و زوال خاندان صفوی و شاه‌سلطان حسین حتمی است، به فکر کار دیگری نبودند (اقبال آشتیانی و عاقلی، ۱۳۸۰: ۶۰۶). یکی از پیامدهای اندیشه جبرگرایی، «بی‌عملی در سیاست» است.



۹. ترس، شکل‌دهنده تحلیل از واقعیت

چون شخصیت شاه متأثر از بی‌خبری، ترس و وحشت بود، تحلیل‌ها و ذهنیت وی هم از آن نشأت می‌گرفت. ذهنیت و تصور وی از قدرت محمود افغان بسیار بیشتر از قدرت واقعی محمود بود. لاکهارت در این باب می‌گوید: «محمود از قلت سپاه و دوری مسافت تا سرزمین خود، آگاهی داشت. حتی تعداد سربازان در اصفهان از سپاهیان او بیشتر بود. علاوه بر آن، می‌دانست که به زودی از جاهای دیگر سپاهیان دیگری برای نجات شاه خواهند رسید. گرجی‌ها به تنهایی می‌توانستند او را شکست دهند» (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۳۳). به رغم اینکه در صحنه واقعی قدرت مقاومت و مقابله در شاه وجود داشت، قدرت روحی و تصور وی از واقعیت چیز دیگری بود. حتی گفته می‌شود که محمود افغان قصد داشت به پیروزی‌های به‌دست‌آمده قناعت کند و با غنایم به قندهار بازگردد. اما پیشنهاد صلح شاهسلطان حسین، وی را به وسوسه انداخت (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۳۳-۱۳۲). به نظر «سنایی‌راد» برعکس، این ذهنیت و احساس قدرت محمود افغان بود که شاه ترسو و ناتوان صفوی را به تسلیم ذلت‌بار وادار کرد (سنایی‌راد، ۱۳۸۹: ۶۳).

۱۰. شخصیت رهبران و تهدید امنیت ملی کشور

شخصیتی چون شاهسلطان حسین به قول لاکهارت، حتی در زمان صلح، برای اداره کشور بی‌کفایت است تا چه رسد به زمان بحران و حمله محمود افغان (لاکهارت، ۱۳۸۰: ۳۵). نمونه‌ای از تدبیر کشورداری، حفاظت از امنیت ملی کشور و سطح فکری او را در راه‌کار «آتش تخود و دفع فتنه افغانه» می‌بینیم؛ آنجا که می‌فرمایند: «راست است که فتنه افغانه در کار است. ما هم خود به علاوه تدارک دولتی، تدارک دعایی کرده، فرموده‌ایم در اندرون که از رجال و نساء سادات موسویه، تخود را لاله الا... بخوانند و صباحاً و مساءً درکارند. انشاءالله معتبری فراهم کرده به کل خلیق می‌خورانیم، از باطن سادات موسویه دفع بلا خواهد شد (تمیم‌داری، ۱۳۷۲: ۸۲؛ به نقل از قطب‌الدین و رساله فصل الخطاب).

ناتوانی شاه در تأمین حقوق، امنیت، جان و رفاه مردم در این متن نمایان است: «...غرض که افغان بر دور اصفهان احاطه کرده، شهر اصفهان را محاصره کرده، تمام سراه‌ها را گرفته، در برابر هرسیبه که در شهر بسته بودند، در بیرون افغانه سیب بسته، یک دسته افغان نشسته، محاصره را به نحوی شدید و مضبوط کردند که مرغ

نمی‌توانست پرید و اوضاع شهر روز به روز مختل و تنگی و قحط به مرتبه‌ای شد که در ماه مبارک رمضان نان سه هزار تومان و برنج پنج هزار دینار و بعد از رمضان روز به روز زیاده شده، به حدی که نان به وزن تبریز سه تومان و چهار تومان و گوشت و گاو و اسب و الا دو تومان و پنج هزار دینار و آخر ماه ذی‌الحجه به جایی رسید که گوشت مرده‌هایی که از گرسنگی مرده بودند، می‌خوردند و پوست اسب و گاو را جوشانده قدری شکر داخل آن می‌کردند و می‌خوردند و خاکه شلتوت و برنج که در دکان‌های رزازی و آماج‌خانه‌ها بود، تمامی را قاووت ساخته خوردند و سگ و گربه در اصفهان نماند و تمامی را ذبح کرده، خوردند. بالاخره به حدی رسید که در خانه‌ها و کوچه‌های اصفهان مرده بر بالای یکدیگر ریخته، کسی را قوت و حالت آن نبود که پدر، فرزند و فرزند، پدر را تواند دفن کرد. مرده به نحوی قبض روح شده، به همان نحو افتاده بود تا آنکه متعفن و مضمحل شده، استخوان‌های آنها در اندک وقتی از هم پاشیده در کوچه‌ها ریخته بود و آنچه فرار می‌کردند در بیرون سیه‌ها، به دست افغان گرفتار و کشته می‌شدند» (مستوفی، زبده‌التواریخ، ۱۳۷۵: ۱۳۱-۱۳۰).

شاهسلطان حسین که ایالات گوناگون ایران را به محمود افغان بخشید و فقط به اصفهان راضی بود!! دختر خود را هم به عنوان کادو به قدرت متجاوز داد. اموال خود را بخشید تا متجاوز را از تجاوز منصرف سازد. آیا در سیاست بی‌رحم رئالیستی این راه‌کارها جواب می‌دهد؟

گیلانتر پیشنهاد شاهسلطان حسین به محمود را این‌گونه نقل می‌کند: «پنجاه، شصت تا صد هزار تومان پول نقد، ایالات کرمان و خراسان را به شما می‌دهم و دخترم را هم به عنوان عروس نزد تو می‌فرستم. بیا با هم صلح کنیم و چون پدر و فرزند باشیم؛ (هیچ شرط دیگری لازم نیست) تنها تو باید که از سر این شهر (اصفهان) برخیزی و بر کنار روی» (گیلانتر، سقوط اصفهان، ۱۳۷۱: ۷۰).

محمود افغان به این پیشنهادها راضی نشد و به فرستاده شاه چنین پاسخ داد: «صد هزار تومان و ایالاتی که به من پیشکش می‌کنی، هم‌اکنون از آن من است. پول و کشور مرا داری به من می‌دهی. دیگر آنکه دختر خود را به من می‌دهی. دختر تو مرا چه کار می‌آید؟ دختران و کسانت را همه به بندگان خویش خواهم داد. آنچه را که اندیشیده‌ای همه بر معیار عقل نادرست است. من دست از اصفهان برنخواهم داشت» (گیلانتر، ۱۳۷۱: ۷۰).

بدین ترتیب شاهسلطان حسین با دست خود تاج پادشاهی را از سر گرفت و بر سر محمود افغان نهاد (سفرنامه کروسینسکی: ۶۵ به نقل از نوایی، ۱۳۸۶: ۲۷۴). تاجی را



که تلاش‌های فوق‌العاده سلطان جنید و سلطان حیدر زمینه‌ساز شکل‌گیری آن شده و شاه‌اسماعیل به زور بازو و با نیروی شمشیر آن را از دهان شیر برگرفته بود و شاه طهماسب و شاه‌عباس اول با جنگ‌های عظیم و فراموش‌نشدنی به حفظ آن پرداخته بودند، شاه‌سلطان حسین نواده نالایق و بی‌تدبیر شاه‌اسماعیل شیرکش، فدای عیش، عشرت و عیاشی‌های مداوم خود ساخت (نوایی، ۱۳۸۶: ۲۷۴).

نتیجه‌گیری

در مورد شاه‌سلطان حسین عقلانیت پیچیده در نظام سلطنتی رعایت نشده بود. در این سبک، ولی‌عهد از سال‌ها قبل تمرین حکمرانی می‌کند و تربیت سیاسی لازم را برای اداره کشور در یک مقیاس کوچک تجربه و آگاهی‌های لازم را کسب می‌کند؛ اما وی در ۲۶ سالگی به یکباره از حرم‌سرا به پادشاهی می‌رسد و کاملاً غافلگیر می‌شود. دلیل عدم تعیین پادشاهی از سوی پدرش شاه‌سلیمان، اضطراب ولی‌عهدی و اضطراب پسرکشی است که از شاه‌عباس کبیر در درون پادشاهی صفوی باب شده بود. حتی خود شاه‌سلطان حسین هم از تعیین ولی‌عهد برای خود تا محاصره اصفهان بعد از سی سال پادشاهی، خودداری کرده بود.

به رغم برخی نکات مثبت شاه‌سلطان حسین، نظیر: ترحم و دین‌داری ظاهری و رابطه مناسب با علما و فقها، در مجموع می‌توان گفت این صفات در ترکیب با صفات دیگر وی، نظیر: عدم اهتمام به امور مسلمین، مردم و کشور خود و نیز شهوترانی لجام‌گسیخته و پادشاهی را با لذت‌رانی مساوی دیدن، خنثی و حتی منفی می‌شد. تفویض پادشاهی ایران به وی از مصادیق بارز ظلم و بی‌عدالتی سیاسی بود و پادشاهی در موضع خود قرار نگرفته بود و شد آنچه نباید می‌شد.

«روحیات شاه‌سلطان حسینی در سیاست ایرانی، آفتی سهمگین برای امنیت ملی ایران است؛ روحیاتی که می‌کوشد با تاکتیک مهرطلبی با بیگانگان و تقدیم هدایای گران‌بها و حتی ناموس و دختر خود به متجاوز، دفع تجاوز کند. سیاست رئالیستی، عرصه بی‌رحمی است و نمی‌توان با امتیاز دادن‌های مکرر به آرامش رسید. در سیاست، تسلیم فشار شدن موجب افزایش فشار می‌شود و تا مرز نابودی کشور پیش می‌رود. همان‌سان که تاکتیک مهرطلبی در قبال متجاوزان داخلی و اشرار، و ارادل و اوباش داخلی پاسخ‌گو نیست. نباید از «خشونت بجا» در قبال آدم‌کش‌ها و عناصر قلیل و مزاحم جامعه خودداری کرد. نباید در برآورد تهدیدات دچار خطای محاسباتی شد یا



محاسبات خود را در سایه سنگین ترس صورت‌بندی کرد. روحیه شاه‌سلطان‌حسینی تهدیدکننده امنیت ملی کشور است. اگر روزی در میان مسئولان کشور، مسئولان بی‌جرات و ضعیفی همچون شاه‌سلطان‌حسین پیدا شوند، حتی اگر در میان مردم نیز شجاعت و آمادگی وجود داشته باشد، کار مملکت جمهوری اسلامی تمام است؛ زیرا مسئولان ترسو و مقهور، ملت‌های شجاع را نیز به ملت‌هایی ضعیف تبدیل می‌کنند» (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۷).

گفته‌اند در ایام محاصره اصفهان، مردم دسته‌جمعی به سرای پادشاه رفتند و با اشک، و ناله و فغان اعلام کردند که حاضرند در رکاب شاه با دشمن بجنگند و جان خود را فدای ایران کنند؛ اما شاه به سخنان مردم توجهی نکرد و حتی خود را به مردم نشان نداد و پس از آنکه به وخامت اوضاع پی برد، لباس پادشاهی را از تن درآورد و رخت عزا پوشید و تاج و تخت پادشاهی ایران را به محمود افغان تسلیم کرد (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۱۱).



منابع

- آصف، محمد هاشم (۱۳۵۲)، رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران: چاپخانه سپهر.
- اقبال آشتیانی، عباس و باقر عاقلی (۱۳۸۰)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: نشر نارمک.
- اوتر، ژان (۱۳۶۳)، سفرنامه ژان اوتر، ترجمه علی اقبالی، تهران: نشر جاویدان.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۲)، تاریخ تحولات در اسلام و ایران، تهران: سمت، چاپ دهم.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۳)، روان‌شناسی سیاسی، تهران: سمت، چاپ چهارم.
- تمیم‌داری، احمد (۱۳۷۲)، عرفان و ادب در عصر صفوی، تهران: حکمت.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، صفویه در عرصه این فرهنگ و سیاست، قم: پژوهشگاه حوزه دانشگاه.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۲)، علل برافتادن صفویان (مکافات‌نامه) تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- سنایی‌راد، رسول (۱۳۸۹)، روان‌شناسی شاه‌سلطان حسین صفوی، فصلنامه میثاق، ش ۹.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- صفت‌گل، منصور (۱۳۸۸)، فراز و فرود صفویان، تهران: کانون اندیشه جوان.
- کروسینسکی (۱۳۶۳)، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس.
- گیلانتز، سرگیس (۱۳۷۱)، سقوط اصفهان، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: انتشارات امور فرهنگی شهرداری اصفهان.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۵۷)، نادرشاه، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران: امیرکبیر.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۰)، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: انتشارات علما و فرهنگ، چاپ دوم.
- لمپتون، ا.ک.س. (۱۳۶۳)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، محمدحسن (۱۳۷۵)، زبده التواریخ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۹)، دین و دولت در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر.
- نوایی، عبدالحسین و عباس‌علی غفاری‌فرد، (۱۳۸۶)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوران صفویه، تهران: سمت، چاپ چهارم.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۶)، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ج ۲، تهران: وزارت امور خارجه.
- یوسف‌جمالی، محمدکریم (۱۳۸۵)، تاریخ تحولات ایران عصر صفوی، اصفهان: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد.



